



With thanks to **The Maurice Wohl Charitable Foundation** for their generous sponsorship of *Covenant & Conversation*. Maurice was a visionary philanthropist. Vivienne was a woman of the deepest humility. Together, they were a unique partnership of dedication and grace, for whom living was giving.

عهد و گفتگو: درس هایی پیرامون راهبری ربای لرد جانانان ساکس تفسیر هفتگی تورات

نور در زمان های تیره و تار

ویتسه ۵۷۸۱

Light in Dark Times

Vayetse 5781

چه چیزی یعقوب - و نه ابراهیم و موسی - را تبدیل به پدر حقیقی یهودیان کرد؟ نام ما "جماعت ایمانی یعقوب"، "فرزندان اسرائیل" است. یعقوب، اسرائیل، آن مردی است که نام او بر ما نهاده شده است. با این حال، یعقوب نبود که سیر و سفر یهودیان را آغاز کرد. ابراهیم این کار را کرد. یعقوب با آزمونی به سختی اسحق که به قربانگاه بسته شد، روبه رو نشد. او

قوم را از مصر خارج نکرد تا به آنها تورات را اعطا کند. یقیناً همه فرزندان او درون ایمان یهودی ماندند، اما این اتفاق در مورد فرزندان ابراهیم و اسحق اتفاق نیفتاد. اما همین امر پرسش ما را یک قدم عقبتر می برد. چرا یعقوب در کاری که ابراهیم و اسحق در آن شکست خوردند، پیروز شد؟

به نظر می رسد که پاسخ در پادشاهی ویتسه و ویشلخ است. یعقوب کسی بود که مهمترین رویاهای نبوت او زمانی به او رسیدند که شب هنگام تنها و دور از خانه و در گریز از خطری به سوی خطر دیگر بود. در پادشاهی ویتسه یعقوب هنگام فرار از عساو برای گذراندن شب توقف می کند و در حالی که فقط سنگ هست که زیر سر خود بگذارد، رویایی نبوت آمیز می بیند:

در خواب نردبانی دید که یک سر آن روی زمین بود و سر دیگر آن در آسمان و فرشتگان خدا از آن پایین می آمدند و بالا می رفتند... وقتی یعقوب از خواب خود بیدار شد، با خود اندیشید: "حتماً خدا در این مکان است و من از آن بیخبر بودم." او هراسناک شد و گفت: "این مکان چه با هیبت است! اینجا مکانی نیست جز خانه خدا؛ اینجا دروازه آسمان است." (پیدایش ۱۷-۱۲: ۲۸)

در پادشاهی ویشلخ، یعقوب در حال فرار از لاوان و در وحشت رویارویی دوباره با عساو شبانه با غریبه ای بینام کشتی می گیرد.

نام تو از این پس نه یعقوب، بلکه ایسرائل خواهد بود، زیرا با خدا و انسان ها کشتی گرفته و پیروز شده ای" ... پس یعقوب آن مکان را پنی ال نامید و گفت: "زیر خدا را چهره به چهره دیدم و با این حال زنده ماندم." (پیدایش ۲۹-۳۱: ۳۲)

اینها رویارویی های روحانی تعیین کننده زندگی یعقوب بودند، اما در میانه راه رخ دادند (نه در ابتدا یا در مقصد) و در زمانی که یعقوب در هر دو جهت در خطر است، یعنی هم جایی که از آن می آید و هم جایی که به سوی آن می رود. اما در این نقاط آسیب پذیری حداکثری بود که با خدا دیدار کرد و شهادت یافت تا با وجود همهء خطرها به سفر خود ادامه دهد.

این قدرتی است که یعقوب برای یهودیان به ارث گذاشت. نکتهء برجسته فقط این نیست که این ملت کوچک از تراژدی هایی به سلامت عبور کرد که می توانست پایان هر ملتی را رقم بزند: ویرانی دو معبد؛ غلبهء بابل و روم؛ تبعیدها؛ آزار و پیگردها؛ کشتارهای قرون وسطی؛ اوجگیری آنتی سمیتیزم در قرن نوزدهم اروپا؛ و هولاکاست. نکتهء برجسته این است که پس از هر یک این مصیبت های بزرگ، یهودیت خود را احیا کرد و به اوج های جدیدی دست یافت.

در دوران تبعید بابل، یهودیت پیوند خود با تورات را عمیقتر ساخت. پس از ویرانی اورشلیم توسط رومیان، یهودیت بزرگترین بناهای آزادی را در قالب تورات شفاهی برپا ساخت: میدراش، میشنا و گمارا. در طول قرون وسطی، شاهکارهای قانون و تفسیر تورات، شعر و فلسفه را پدید آورد. فقط سه سال پس از هولاکاست، کشور ایسرائل را تاسیس کرد و یهودیان پس از شب تاریک غربت به تاریخ بازگشتند.

زمانی که برای اولین بار ربای اعظم شدم باید یک آزمایش پزشکی را می گذراندم. دکتر مرا به راه رفتن روی دستگاهی بسیار پرسرعت واداشت. از او پرسیدم: "چه چیزی را می خواهید آزمایش کنید؟ این که چقدر سریع می توانم بروم یا چه مسافتی را؟". دکتر پاسخ داد: "هیچ یک. می خواهم بینم پس از پایین آمدن از دستگاه پس از چه مدتی نبض تو به حال طبیعی بازمی گردد." در آن هنگام بود که دریافتم سلامتی از روی قدرت بهبود سنجیده می شود. این در مورد همه صحت دارد، ولی دوبرابر برای راهبران و مردمان یهودی صدق می کند که ملتی از راهبران هستند. (به نظر من این معنای عبارت "سلطان نشینی از کاهنان" [خروج ۱۹:۶] است).

راهبران با بحران درگیر می شوند. این از پیامدهای راهبری است. وقتی از هارولد مک میلان، نخست وزیر بریتانیا در سال های بین ۱۹۵۷ و ۱۹۶۳ پرسیدند که دشوارترین دوره خدمت او چه بود، او پاسخ مشهوری داد: "رویدادها، پسر عزیزم، رویدادها". رویدادهای بد اتفاق می افتند و چون چنین می شود، راهبر باید بیدار و هشیار بماند تا دیگران به راحتی بخوابند.

راهبری به ویژه در زمینه های معنوی و روحانی بسیار تنش آمیز است. چهار چهره در تنخ [مجموعه پنج کتاب تورات، کتب انبیاء و کاتبان] موسی، الیاهو، یرمیا و یونس به واقع دعا کردند که بمیرند و زنده نمانند. این فقط در زمان های دور صادق نبود. اوراهم لینکلن از دوره های افسردگی شدید رنج برد. همچنین وینستون چرچیل که افسردگی را سگ سیاه خود نامید و مهاتما گاندی و مارتین لوترکینگ هر دو در نوجوانی اقدام به خودکشی کردند و در زندگی بزرگسالی خود دچار افسردگی شدند. همین وضعیت برای هنرمندان خلاق بزرگ از جمله میکال آنجلو، بتهوون و ون گوگ وجود داشت.

آیا این عظمت است که به لحظه های نومیدی ختم می شود یا لحظه های نومیدی به عظمت می انجامند؟ آیا کسانی که راهبری می کنند نگرانی ها و تنش های زمانه خود را در روح خود درونی می سازند؟ یا این که کسانی که در زندگی عاطفی خود دچار تنش بوده اند با درپیش گرفتن زندگی های استثنایی به آرامش می رسند؟ تا این لحظه، هیچ پاسخ کننده ای در این زمینه در تحقیقات مربوطه وجود ندارد. اما یعقوب فردی بود که به نسبت ابراهیم که اغلب حتی در برابر سخت ترین آزمون ها آرام بود و اسحق که صبر پیشه می کرد، از ثبات عاطفی کمتری برخوردار بود. یعقوب ترسید؛ یعقوب عشق ورزید؛ یعقوب به نسبت دیگر پدران، مدت بیشتری از زندگی خود را در غربت گذراند. اما یعقوب دوام آورد و مقاومت کرد. او در میان همه چهره های سفر پیدایش جان سخت ترین بود.

توانایی بقا و بهبود یافتن، صفتی هستند که راهبران را می سازند. این اراده زیستن در میان خطرها است که این گونه افراد را از دیگران متمایز می سازد. تیودور روزولت در یکی از بهترین سخنرانی هایی که در این زمینه داشت، گفت:

کسی که اهمیت دارد، منتقد نیست؛ آن کسی نیست که اشاره می کند چگونه فرد قدرتمند به زمین می خورد یا چگونه کسی می تواند کاری را بهتر انجام دهد. اعتبار به کسی می رسد که در میدان است، گرد و غبار صورتش را پوشانده و خیس عرق یا غرق خون است؛ آنکه شهامت می کند، مرتکب خطا می شود و بارها اشتباه می کند، زیرا هیچ کوششی بدون خطا و کوتاهی انجام نمی شود؛ اما او کسی است که مشتاق خدمت است؛ که شور و شوق و سرسپردگی نیرومند دارد؛ که خود را وقف هدفی ارزشمند می سازد؛ آنکه در بهترین حالت منتظر پیروزی دستاورد بزرگ

است و در بدترین حالت اگر شکست بخورد دستکم در حال دلاوری شکست خورده و جایگاه او هرگز در کنار ان جان های سرد و روح های ترسویی که هرگز نه پیروزی و نه شکست را شناخته اند، نیست.¹

یعقوب از دشمنی عساو، نفرت لاوان، تنش میان همسران و فرزندان، مرگ زودرس راخل محبوبش و بیست و دو سال دوری از پسر دلبندهش یوسف، جان سالم به در برد. او به فرعون گفت: "روزهای زندگی من اندک شمار و پر از بدی بوده اند" (پیدایش ۹:۴۷). اما او سر راه، با فرشتگان رویاروی شد و خواه آنها با او کشتی گرفتند یا از نردبان به سوی آسمان بالا رفتند، اما شب او را با هاله ای از تعالی روحانی روشن ساختند.

کوشش کردن، به زمین خوردن، ترسیدن، و همچنان به راه خود ادامه دادن: این است عواملی که یک راهبر را می سازند. یعقوب این چنین بود: مردی که در پایین ترین فرودهای زندگی خود بزرگترین رویاهای آسمان را مشاهده کرد.

شبات شالوم

ترجمه فارسی با مشارکت بنیاد ایرانی هارامبام، وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی-آمریکایی توسط شیریندخت دقیقیان

Persian Translation by Shirin D. Daghighian



www.RabbiSacks.org @RabbiSacks

The Office of Rabbi Sacks, PO Box 72007, London, NW6 6RW • +44 (0)20 7286 6391 • info@rabbisacks.org

© Rabbi Sacks • All rights reserved • The Office of Rabbi Sacks is supported by The Covenant & Conversation Trust

¹ Theodore Roosevelt, "Citizenship in a Republic", speech given at the Sorbonne, Paris, 23 April 1910.